

هنر مقابله و دیدگاه‌های ابن ابی الحدید

اثر: دکتر سید خلیل باستان

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۲۱۱ تا ۲۲۵)

چکیده:

به هنگام جستجو درباره فن مقابله به عنوان صنعتی بدیعی در کتاب‌های بلاغت، به دیدگاه‌های متفاوت و گاه مشابهی از علمای بلاغت دست می‌یابیم ولی با این حال، ابعادی از موضوع همچنان ناگفته باقی مانده است. نگارنده ضمن تأمل در دیدگاه‌ها و نظرات ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، با وسعت دیدگاه این مولف در تشریح جنبه‌ها و مسائل گوناگون این فن بدیع (مقابله) و نظر صائب او روبرو شد. از آنجا که وی جمیع آراء مختلف در این باب را به بحث و داوری گذاشته است، بر آن شد تا به طبقه‌بندی حاصل از تأملات ابن ابی الحدید بپردازد و آنها را در محورهای زیر جمع‌بندی کند و مورد بحث قرار دهد:

(۱) تعریف مقابله، (۲) کاربرد مقابله و شرایط آن، (۳) دیدگاه شخصی ابن ابی الحدید و نقد ابن الاثیر، (۴) تقسیم مقابله از نظر تعداد، (۵) نتیجه‌گیری و ارزیابی نهایی.

واژه‌های کلیدی: مقابله، شرایط، اقسام، ابن ابی الحدید، نقد ابن الاثیر.

مقدمه:

ابن ابی الحدید در بحث مستقل و کم نظیر خود پیرامون هنر مقابله، به تقسیمی منطقی در باب این موضوع، و بیان اجزاء آن پرداخته است. وی در مطالب خود از شواهد قرآنی و احادیث نبوی و سخنان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و نیز اشعار سخنوران برجسته عرب بهره‌ها گرفته است.

به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ یک از دانشمندان و ادبای پیشین، حق مطلب را بدین گونه ادا نکرده‌اند. گفتنی است که در این میانه، گفتارهای پراکنده‌ای از دیگر علما و دانشمندان نیز مطرح شده است که جای آن داشت تا ضمن تأمل در این اقوال، آنها را نیز مورد بررسی قرار دهیم:

نخست: تعریف مقابله

سکاکی می‌گوید: مقابله آن است که دو چیز موافق یا بیشتر را با دو چیز متضاد یا بیشتر، جمع بیاوری، بدین گونه که شرطی در اینجا (= مورد موافق) وجود دارد، ضدش در آنجا (= مورد متضاد) تعیین پیدا کند. چنانکه در کلام الهی آمده است: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرَهُ لِّلسِرِّىْ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرَهُ لِّلْعُسْرَى) (اللیل / ۵-۱۰) ترجمه: و اما هر کس عطا کرد و پرهیزکار شد و به نیکویی تصدیق کرد ما هم کار او را آسان می‌گردانیم).

چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا "یسر" را که مشترک میان اعطاء و اتقاء و تصدیق است، همراه با ضدش یعنی "عسر" که مشترک میان منع، و استغناء تکذیب می‌باشد، قرار داده است. (ابویعقوب السکاکی: مفتاح العلوم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ص ۱۷۹، سال؟ ابن قیم جوزیه در الفوائد المشوق الی علوم القرآن، ص ۱۶۶ آورده است که: دانشمندان پیشین در باب هنر مقابله گفته‌اند: مقابله عبارت از بیان چیزی همراه با چیزی دیگر است که در بعضی صفات، موافق و در بعضی دیگر مخالف باشند).

دوم: شیوه کاربرد و شرایط آن

ابن رشیق می‌گوید: اساس مقابله آن است که سخن را به گونه‌ای شایسته بیاورید چنانکه آنچه در آغاز کلام می‌آید موافق ابتداء کلام باشد، و آنچه در پایان می‌آید نیز مناسب پایان کلام باشد. همچنین باید آنچه مخالف یا موافق است، همراه هم آورده شوند. بدین ترتیب روشن می‌شود که بیشترین کاربرد مقابله در اضداد است. و مقابله به معنای خاص، زمانی مصداق پیدا می‌کند که مطابقه شامل پیش از دو ضد باشد. همانند موردی که قدامه از یکی از شاعران گذشته می‌آورد:

فيا عجباً كيف اتفقنا فناصرحٌ وفى و مطوى على الغل غادر

در اینجا چنان که معلوم است، "ناصرح" و "وفا" با "غل" (بهر مطوی و غادر بوده باشد) و "غدر" مقابله داده شده‌اند. (ابوعلی الحسن ابن رشیق: العمدة، ط ۴، دارالجیل، بیروت، ۱۹۷۲، ج ۲، ص ۱۵)

در اینجا البته شرط تقدّم و تأخر هم وجود دارد که تفتازانی مطرح کرده و قدامه بدان توجهی نداشته است.

و نیز کلام الهی که می‌فرماید: «أنا و ائباکم لعلی هدّی أوفی ضلالٍ مبین» (سبأ/۲۴) ترجمه (و ما یا شما در هدایت یا ضلالتیم)

که تفتازانی این مورد را هم وارد در مطابقه کرده ولی سکاکی آن را بخشی مستقل دانسته است. نویری در این مورد می‌گوید: این مورد اعم از طباق است، ولی دیگران آن را اخص دانسته‌اند.

سوم: دیدگاه ابن ابی الحدید^(۱)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «مقابله نکته‌ای ظریف در علم بیان (منظور بدیع است) است، ما درباره آن نکات سودمندی را ذکر خواهیم کرد»:
مقابله عبارت از تقابل با ضد خود یا غیر ضد خود است، مورد اول مانند مقابله "سواد و بیاض" است. این مقابله بر دو قسم است: یکی در مقابله لفظ و معنا، و دیگری مقابله در لفظ و نه معنا.

الف) مورد اول مانند سخن الهی که می‌فرماید: «فلیضحکوا قليلاً و لیبکوا كثيراً» (توبه / ۸۲)، ترجمه: (آنها باید خنده کم و گریه بسیارکنند).
که در اینجا "ضحک" ضد "بکاء"، و "قلیل" ضد "کثیر" است. همچنین مورد دیگری که می‌فرماید: «لکیلاً تأسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم» (الحدید / ۲۳)، ترجمه: تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما رسد دلشاد نگردید.

و نیز حدیث نبوی (ص) که: خیرُ المال عین ساهرة لعین نائمة، (مثال مطابق تعریف نیست) ترجمه: بهترین سرمایه چشم بیدار برای چشم خواب، و نیز سخن حضرت امیرالمؤمنین (ع) به عثمان: إن الحق ثقیل مرئ و ان الباطل خفیف و بیء، و انت رجل ان صدقت سخطت و ان کذبت رضیت، ترجمه: بدرستی که حق بسیار سنگین است و باطل بسیار سبک است و تو مردی اگر تو را تأیید کنند خشمگین می‌شود و اگر تو را تکذیب کنند راضی می‌شود. و نیز قول آن حضرت هنگامی که

۱- بنگرید به: شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۵، وی می‌نویسد: والعجب من فصاحته (ع) فی ضمن حکمته کیف أعطی کل لفظه من هذه اللفظات ما یناسبها و یلیق بها، فأعطی المتباعدات لفظه مقرب لأن البعد بازاء القرب، و أعطی المتباینات لفظه مقارن، لان البیوته بازاء المقارنة و أعطی المتعادیات لفظه مؤلف، لأن الائتلاف بازاء التعادی.

خوارج گفتند: لا حکم الا لله! حضرت فرمود: کلمة حق اُرید بها باطل (مثال مطابق تعریف نیست)، و نیز سخن حجاج به سعید بن جبیر هنگامی که قصد کشتن او را کرده بود؛ گفت: ما اسمک؟ سعید جبیر، گفت: خیر شقی بن کسیر.

نقد ابن اثیر:

ابن الاثیر در کتاب مشهورش موسوم به المثل السائر می گوید: «این گونه از مبالغه خاص زبان عربی نیست زیرا وقتی قباد یکی از پادشاهان ایران در گذشت، یکی از وزیرانش گفت: حرکنابسکونه. همچنین در آغاز کتاب "الفصول" تألیف بقراط در طب، آمده است: العمر قصیر و الصناعة طویلة. گفتنی است که اثر مذکور به زبان یونانی نوشته شده است.»

در اینجا ابن ابی الحدید می گوید نظر من آن است که: چه نیازی به این تکلیف وجود دارد؟ آیا این مسأله از مواردی است که می توان در آن شک و تردیدی مطرح کرد، و بدین سبب نیازمند آن بود تا از اقوال غیر عرب شواهدی آورد و بدان استدلال کرد؟ آیا هرامت و قبیله‌ای زبان خاص خود را ندارد؟ آیا الفاظ بر معانی قلبی و نفسانی دلالت ندارند؟ طبیعی است که اگر مطلبی در نفس انسان خطور کند و در برگیرنده دو امر متضاد باشد، در قالب الفاظ نمود پیدا می کند و کسوت لفظ به خود می گیرد و صاحب چنان مطلب یا اندیشه‌ای اعم از این که عرب یا ایرانی باشد بناچار با الفاظی متضاد که مناسب مطلب و سخنش باشد، تکلم خواهد کرد. از سوی دیگر نکته قابل ذکر آن است که سخن یاد شده، درباره مرگ قباد نیست بلکه مربوط به مرگ اسکندر است، در آن زمانی که حکیمان پیرامون تابوت او را گرفته بودند و سخنان حکمت آمیزشان را بر زبان می راندند.

و اما از موارد مناسب این تقسیم بندی در فن مقابله، موردی از قرآن کریم است در توصیف واقعه (= قیامت) که آن را در خافضة رافعة توصیف می فرماید

(الواقعه: ۲)، زیرا موجب "خفض" عصیانگران و "رفع" فرمانبرداران می شود. کلام الهی حسن است. "فضرب بینهم بسور له باب باطنه فيه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب" (الحديد: ۱۳) ترجمه: میان دوزخیان و اهل بهشت حصارى حایل گردد و بر آن حصار دری باشد که باطن آن رحمت است و از جانب ظاهر عذاب است) و نیز (اذلة على المؤمنین أعزة على الكافرین) (المائدة: ۵۴) ترجمه: نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز). نیز از همین مقوله است کلام نبوی (ص) خطاب به انصار: انکم لتکثرون عند الفزع و تقلون عند الطمع، ترجمه: محققاً هنگام ترس و جنگ اندک و هنگام آز (تقسم غنائم) فراوان می شوید).

و نیز آنچه در شعر فرزدق در هجو قبیله جریر آمده است:

یستيقظون الی نهیق حمیرهم و تنام اعینهم عن الاوتار

#(دو مثال از حدّ تعریف مقابله خارج است) و مورد دیگر:

فلا الجودُ یفنی المال و الجدُّ مقبلاً و لا البخلُ یبقى المال و الجدُّ مدبراً

و نیز سروده ابوتمام:

ما ان تری الاحساب بیضاً و ضحاً إلا بحیث تری المنايا سُودا

#(دو مثال از حدّ تعریف مقابله خارج است) و اما مورد دوم یعنی مقابله یک چیز با ضد

خود از نظر معنی و نه لفظ مانند سخن المقنع الکندی:

لهم جُلّ مالی ان تتابع لی غنی و ان قلّ مالی لا أكلفهم رفدا

در اینجا، تعبیر "ان تتابع لی غنی" موجب تقویت معنای "ان کثر مالی" است، و

کثرت ضد ذلت است، بنابراین باید به عنوان مقابله در معنی تلقی شود نه مقابله در

لفظ. و نیز از همین مقوله است، سروده بحتری:

تفیض لی من حیث لا أعلم النوی و یسری الی الشوق من حیث أعلم

تعبیر "لا أعلم" ضد "اعلم" نیست بلکه نقیض آن است و در مقام تقویت "أجهل"

می باشد، و جهل ضد "علم" است.

و نیز شعر ابوتمام به عنوان نمونه زیبایی از مقابله:

به الوحش إلاً أن هاتا أوانس قنا الخطِ إلا أن تلک ذوابل

در اینجا میان "هاتا" و "تلک"، ایجاد مقابله کرده است. این مقابله را باید معنوی دانست نه لفظی زیرا که "هاتا" برای مؤنث حاضر و "تلک" برای مؤنث غایب است، و البته حاضر ضد غایب است.

ب) مقابله با غیر ضد، مقابله مشابه یا مخالف

مورد اول خود بر دو نوع است: مقابله مفرد به مفرد، و مقابله جمله به جمله، مثال برای مقابله مفرد به مفرد، آیات شریفه زیر است: "نسوا الله فانساهم انفسهم" (حشر / ۱۹)

ترجمه: خدا را فراموش کردند، خدا هم نفوس آنها را از یادشان برد. و همچنین "مکروا مکراً و مکرونا مکراً" (النحل: ۵۰)، ترجمه: کافران مکر به کار بردند و ما آنها را به کیفر مکرشان رسانیدیم). چنان که نصر بن الاثیر نیز گفته است، نوع اخیر در این دو آیه مراعات شده است. و این البته به شرطی است که آیات در موضع جواب آمده است. همچنین: «وجزاء سيئة سيئة مثلها» (الشوری / ۴۰)، ترجمه: و انتقام بدی مردم بمانند آن بد رواست)، و نیز «من كفر فعليه كفره» (الروم / ۴۴)، ترجمه: هر که راه کفر رود زیانش بر خود او است). ابن الاثیر می‌گوید: که در اینجا می‌توانسته بگوید: «من كفر فعليه ذنبه»، ولی زیباتر همانا تکرار لفظ بود، ولی اگر در موضع جواب نباشد، رعایت لفظی واجب نمی‌شود بلکه مقابله لفظ با لفظ می‌توانست مفید معنا باشد، هر چند که الفاظ عین هم نباشد مانند کلام الهی آنجا که می‌فرماید «و وفیت کل نفس ما عملت» (زمر / ۷۰)، ترجمه: و هر کسی به پاداش عملش برسد. در «هو اعلم بما يفعلون» (الزمر / ۷۰)، ترجمه: و خدا از هر کس به افعال خلق آگاه‌تر است. همین ادیب می‌گوید که در اینجا فرموده است "يفعلون" و

نه "یعملون" و باز سخن الهی: "انما کنا نخوض و نلعب، قل ابا لله و آیاته و رسوله کنتم تستهزؤن" (التوبه / ۶۵) ترجمه: (ما به مزاح سخن راندیم، ای رسول الله بگو به آنها آیا با خدا و آیات خدا و رسول خدا تمسخر می کنید). و نیاورده است "کنتم تخوضون و تلعبون" به همین صورت است نمونه از شعر ابوتمام:

بسط الرجاء لنا برغم نوائب کثرت بهنّ مصارعُ الآمال

که در اینجا "الامال" را به جای "الرجاء" به کار برده است؟ و نیز نمونه‌ای از

متنبی:

إنی لأعلم و اللیب خبیرٌ انّ الحیاة و ان حرصت غرورٌ

که در اینجا هم شاعر می گوید: "خبیر" و نمی گوید "علیم". ارزش زیبایی شناختی کلام شاعر در آن است که سخن او در موضع جواب نیست زیرا "إنی" گویای ابتداء و شروع کلام است.

صواب آن است که این آیات و نیز آیه شریفه "سوالله..." و همانند آنها از نوع مقابله‌ای که ذکر کردیم نیستند بلکه از نوع دیگری هستند که "مماثله" یا "مکافأة" نامیده می شود، و این البته بهتر است زیرا این اقا (ابن الاثیر) در ابتدای سخن خود، مقابله را تعریف کرد و گفت که مقابل ضد تجنیس است، بدان دلیل که تجنیس آن است که لفظ واحد، و معنا مختلف باشد و بنابراین تعریف او در برگیرنده دو معنای متضاد نمی باشد، و روشن است که اگر تضاد از این تعریف گرفته شود، آیات مورد استشهاد از باب مقابله خارج خواهند شد و در نوع دیگری جای خواهند گرفت. همچنین آیه شریفه "ومکروا و مکر الله" از نوع آیات دیگر نیست زیرا این با "واو" و آیات دیگر با "فاء" شروع شده است و چنان که می دانیم "فاء" برای جواب می آید در حالی که "واو" برای جواب به کار نمی رود. اکنون باید گفت که اگر در قرآن مجید تأمل کنیم، آنچه را که این مرد (ابن الاثیر) می گوید در آن نمی یابیم.

خداوند متعال می فرماید: "امّا من استغنی فانت له تصدی و اما من جاءک یسعی

و هو یخشی فانت عنه تلهی" (ع بس / ۱۰)، ترجمه: اما آنکه دارا است (چرا) تو ای رسول به او توجه کنی؟ و اما آن کسی که به سوی تو می شتابد و از خدا می ترسد تو از توجه به او خودداری می کنی). که دیده می شود در این آیه نفرمود: و اما من جاء یسعی و هو فقیر؛ و فرموده است «فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى فسئیره للیسری و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنى فسئیره للعسری» (اللیل / ۱۰)، ترجمه: اما هر کسی عطا کرد و خدا ترس شد و به نیکویی تصدیق کرد. ما هم البته کار او را سهل گردانیم اما هر کسی بخل ورزد و خود را از لطف خدا بی نیاز دانست و عدل را تکذیب کرد پس به زودی کار او را دشوار می کنیم). که در اینجا هم بین "أعطی" و "بخل" مقابله ایجاد کرده است و بین "اتقی" و "استغنی" مقابله‌ای در کار نکرده است. (ولیکن سکاکی میان آن دو تضاد قرار داده است، و همچنین نویری) مواردی از این قبیل در آیات قرآن فراوان است. اکنون روشن است که تقسیم بندی نخستین، فاسد است و اساساً میان اضداد و آنچه همانند آن است، نمی تواند مقابله‌ای مواجه باشد.

مقابله جمله به جمله:

در اینجا اگر یکی از دو جمله، معنایی متفاوت با دیگری داشته باشد، مقابله حاصل است. غالباً جمله‌های دارای فعل ماضی در مقابل جمله‌های با فعل ماضی، مضارع مقابل مضارع و گاهی نیز ماضی در مقابل مضارع قرار می گیرد. از این قسمت است آیه شریفه: "قل ان ظللت فائماً أضلّ علی نفسی و ان اهتدیت فیما یوحى الی ربی" (سبأ / ۵۰) ترجمه: (ای رسول الله بگو اگر من گمراه شده‌ام زیانش بر من است و اگر هدایت یافته‌ام آن به وحی خدای من است). باید توجه داشت که این مقابله از جهت معنا است زیرا اگر از جهت لفظ بود، می فرمود: "ان اهتدیت فائماً اهتدی لها". دلیل تقابل معنی در اینجا آن است که بر چه بر نفس واجب است، خود به آن توجه دارد و به ضرر و زیانش واقف است زیرا خود مسبب و منشأ آن بوده است از آن رو

که نفس، امر کنند به سوء و زشتی است، و هر آنچه در مقابل نفس است، برخاسته از هدایت پروردگار و توفیقات او است و باز از همین مقوله است: «أولم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه و النهار مبصراً» (النمل / ۸۶)، ترجمه: آیا ندیدند که ما شب را تاریک برای آرامش خلق قرار دادیم و روز را روشن). که در اینجا هم تقابل لفظی مراعات نشده است زیرا اگر مراعات می شد، می فرمود: «والنهار لیبصروا فیه» بلکه مراعات از جهت معنی است زیرا معنی «مبصراً»، همان «لیبصروا» می باشد.

دوم: مقابله مخالف

این مورد هم، دو گونه است، یکی آن که میان دو امر متقابل، نوعی مناسبت مقابله‌ای وجود داشته باشد، مانند:

یجزون من ظلم أهل الظلم مغفرة و من أساءة أهل السوء إحسانا

که در اینجا «ظلم» با «مغفرت» مقابله پیدا می کند. این دو با هم مخالف هستند ولی همانند یا ضد نیستند، زیرا عدل متضاد ظلم است ولی با توجه به آن در «مغفرت» به «عدل» نزدیک است، مناسبتی در مقابله میان «مغفرت» و «ظلم» نیز، نیکو به نظر آمده است.

مثال دیگر آیه: (اشداء علی الکفار رحماء بینهم) (الفتح / ۲۹) ترجمه: (کافران بسیار سخت و با یکدیگر بسیار مشفقند می باشد که در آن، در «رحمت» ضد «شدة» نیست بلکه ضد شده، واژه در «الین» می باشد ولی چنان رحمت موجب لنیت می باشد، مقابله میان این دو، نیکو به نظر می رسد. همچنین مورد دیگر از کلام الهی که می فرماید: (ان تصبک حسنة تسؤهم) (التوبه / ۵۰) ترجمه: (تورا حادثه خویش نصیب شود سخت بر آنها ناگوار آید و اگر تورا رنجی پیش آید گویند). در اینجا در «المصيبة» آنخص از سیئه می باشد و تقابل آنها در این موضع، از جهت عموم و خصوص مطرح می شود. گونه دوم آن است که بین دو امر متقابل، دوری و بُعد

وجود داشته باشد، که کار بردش نیکو به نظر نمی‌رسد. مثالی برای آن، سخن زنی از عرب است که خطاب به فرزندش که همسری ناشایسته را برای خود انتخاب کرده بود:

تربص بها الايامُ على صروفها ستری بها فی جاحم متسعر
فکم من کریم قدمناؤه الهه بمذمومة الاخلاق واسعة الحرّ
در اینجا "مذمومة" رد محل مقابل با "واسعه" نیست زیرا اگر می‌خواست چنین باشد، می‌سرود "بضیقة الاخلاق" تا مقابله‌ای نیکوتر حاصل آید، شعر استوارتر شود همچنین سروده متنبی:

لمن تطلب الدنيا اذا لم تردبها سرور محبّ أو مساءه مجرم
مقابله صحیح در اینجا میان "محبّ" و "مبغض" است نه "محب" و "مجرم".
اگر اعتقاد گوینده غیر از این باشد، باید همان توجیه و استدلالی را آورد که در مورد "بمصیبه و سیئه" گفتم. این مورد هم مشابه همان است. زیرا هر "مبغضی" نسبت به انسان، می‌تواند "مجرم" باشد زیرا "بغض" خود "جرم" است. پس در اینجا هم عموم و خصوص وجود دارد به عبارت دیگر می‌توان گفت: کل مجرم مبغض، و کل مبغض مجرم.

چهارم: تقسیم مقابله از جهت عدد (نهایة الادب، النوبری، ج ۷، ص ۱۰۲)

برخی از استادان علم بیان، بحثی گسترده را درباره مقابله عددی مطرح کرده‌اند، از جمله آنها موارد زیر است:

۱- مقابله دو به دو، مانند کلام الهی که می‌فرماید: فلیضحکوا قليلاً ولیبکوا کثیراً (التوبه/۸۳) (ترجمه شد) و شعر نابغه:

فتی تمّ فیہ مایسرّ صدیقه علی أن فیہ مایسوءُ الاعادیا

۲- مقابله سه به سه، مانند سروده زیر:

ما أحسن الدين و الدنيا اذا اجتماعا و أقبح الكفر و الافلاس بالرجل
و نیز شعرا بی نواس:

أنا استدعيتُ عفوك من قريب كما استعفيت بخطك من بعيد

۳- مقابله چهار به چهار، مانند کلام الهی: فامّا من أعطی و اتقی و صدق بالحسنى
فسینسره للیسری و امّا من بخل و استغنی و کذب بالحسنى فسینسره للیسری
(اللیل / ۱۰) (ترجمه شد). آنچه در اینجا به عنوان مقابله مطرح می شود کاربرد
"استغنی" در مقابل "اتقی" است. زیرا "اتقاء" در معنی زهد کناره گیری و بی نیاز
شدن از شهوات در مقابل نعمت های اخروی و مورد معنایش عدم تقوی است.
هم از این مقوله است، سروده ای از نابغه:

إذا و طئاً سهلاً أثارا عجاظاً و ان و طئاً حزناً تشظی الجنادل

۴- مقابله پنج به پنج، در سروده ای از متنبی:

أزورهم و سواد اللیل یشفع لی و انثنی و بیاض الصبح یغری بی
در اینجا میان "أزور" و "أنثنی" سواد و بیاض، "الیل و الصبح" و "یشفع و یغری" و
"لی و بی" مقابله ایجاد کرده است.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نمونه هایی از مقابله:

در شرح ابن ابی الحدی به پنج مورد مقابل اشاره شده است که ما در اینجا
اختصاراً از آنها سخن به میان می آوریم:

۱- از سخنان امیر المؤمنین (ع): أحی قلبک بالموعظه و امته بالزهاده (ر: ۳۱)

ترجمه: دلت را به اندرز زنده کن و به پارسایی بمیران. در اینجا دو لفظ متقابل ذکر
شده اند و نمودی لطیف از این صفت را نشان می دهد زیرا می فرماید:

أحی قلبک بالموعظه و امته بالزهاده.

۲- در خطبه ۹۱ می فرماید: بتباین اعضاء خلقک و تلاحم حقائق مفاصلهم.

ترجمه: با عضوهای جدا از یکدیگر و مفصلهای پیوسته. که در اینجا "تلاحم" را در مقابله با تباین استعمال کرده و شکر زیبایی شناختی قابل اعتنایی را در کار کرده است.

۳- در خطبه ۱۹۲ می‌فرماید: و لکنه سبحانه کرّه الیهم التکابر و رضی لهم التواضع. (و همچنین تقابل میان "الیهم و لهم" وجود دارد) ترجمه: خدای سبحان برای آن تکبر را نخواست به بلکه فروتنی را. در اینجا تکابر در معنی تعاضم است و غرض مقابله آن با لفظ "تواضع" می‌باشد.

۴- در خطبه ۱۱۳ می‌فرماید: اعجلوا من افترض الله علیکم من طلبتکم و اسئلوه من اداء حقه ما سألكم) ترجمه: آنچه را خدا بر شما واجب کرده مطلوب خود شمارید و توفیق گزاردن حقی را که از شما خواسته. حضرت (ع) در اینجا می‌فرماید که فرائض و واجبات را از جمله مطلوبات خود قرار دهید و از خداوند خواستار مدد در اقدام به واجبات باشند به همان صورتی که بر آنان الزام و فرض شده است، و این امر به منزله "سؤال" تلقی می‌شود تا مقابله میان دو لفظ محقق گردد. مثال دیگر کلام الهی است: و جزاء سئیة سئیة مثلها، و نیز کلام نبوی (ص) که می‌فرماید: فان الله لا یملّ حتی تملّوا. ترجمه: ملول نمی‌شود تا اینکه شما ملول شوید) و همچنین سخن شاعر:

ألا لایجهلنَّ أحدٌ علینا
فنجهل فوق جهل الجاهلینا

۵- در خطبه ۲۲۲ می‌فرماید: «فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنهم» ترجمه: هیچ داد و ستدی آنها را سرگم نمی‌کند. در اینجا فقط "تجارة" را در مقابل "بیع" قرار داده است زیرا تجارت را در اینجا در معنای خاص آن یعنی خریدن، و یا معنای عام آن یعنی خرید و فروش قرار داده باشد، ولی چنان که مشاهده می‌شود "بیع" را در باب لهو قرار داد و آن را مخصوص کرد، علت آن است که فروش موجب سود است در حالی که خرید، متضمن چنین امری نیست.

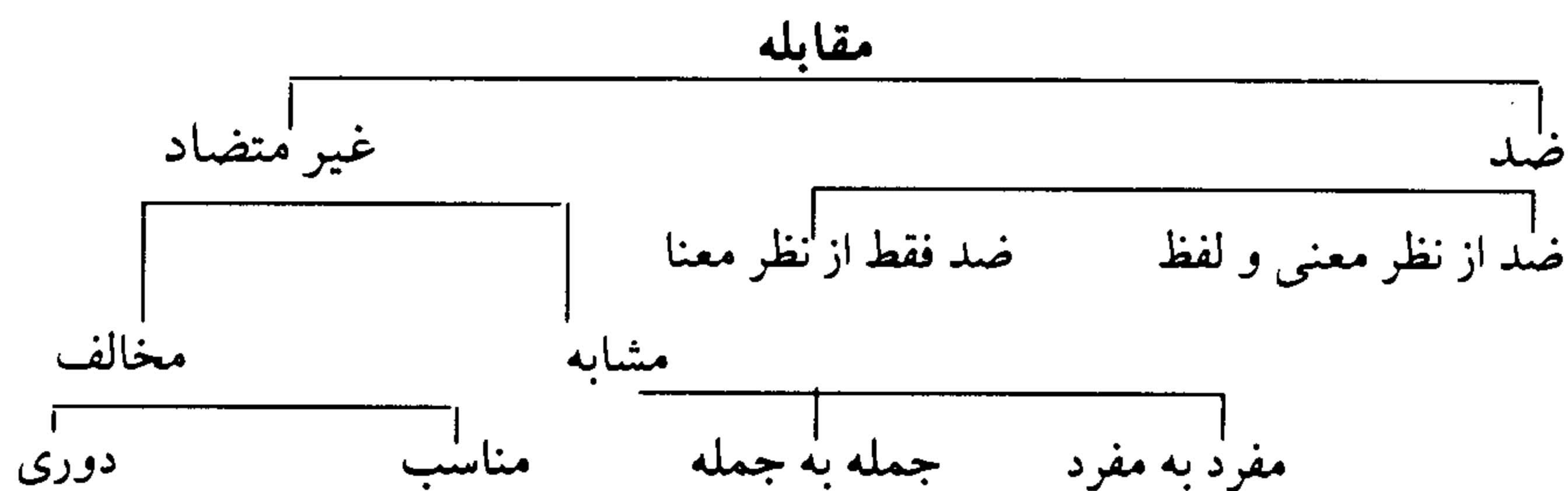
در اینجا بر ابن ابی الحدید این اشکال مطرح است که در مثال زیر، مقابله را مطرح می‌کند در حالی که به مطابقه یا طباق نزدیک‌تر است؛ برای روشن‌تر شدن مطلب، به مورد زیر توجه فرمائید:

حضرت در خطبه ۱۷۵ می‌فرماید: والتارکون الماخوذ منهم، ترجمه: واگذارندگان فرمان که از خداست بر آنان نوشته‌اند). ابن ابی الحدید می‌گوید: مراد از تارکون کسانی هستند که واجبات را ترک کرده‌اند؛ سپس آن را با مأخوذ مقابله می‌دهد زیرا در "أخذ" در مقابل "ترک" است، اما روشن است که این استدلال به طباق نزدیک‌تر است تا مقابله.

نتیجه:

حاصل پژوهش حاضر، ما را به نتایج زیر رهنمون می‌گردد:

- ۱- مقابله به معنی با هم آمدن دو نقیض یا دو ضد در یک جمله است، و گرنه طباق خواهد بود، و همچنان که سکاکی و ابن رشیق و به ویژه ابن ابی الحدید تصریح کرده‌اند، این مقابله باید دو معنای ضد را در برگیرد.
- ۲- ابن ابی الحدید، نفی (= کاربرد منفی در مقابل مثبت) را جزء تضاد محسوب نکرده، و معتقد است که عبارت "لا أعلم" ضد "أعلم" نیست بلکه نقیض آن است زیرا در مقام معنی "أجهل" ضد أعلم است.
- ۳- ابن ابی الحدید چنان که از نقدش بر ابن الاثیر بر می‌آید، از دیدی گسترده و نظری دقیق برخوردار است.
- ۴- ابن ابی الحدید به نوبه خود، در مواردی دچار لغزش‌هایی شده که آنها را در خلال این مباحث با علامت (ستاره) مشخص کرده‌ام.
- ۵- خلاصه نظر ابن ابی الحدید را نمایه صفحه بعد نشان می‌دهیم.



نمایه آراء ابن ابی الحدید در مبحث مقابله

منابع:

- ۱- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، مصر، دارالکتب العربیة، ۱۳۲۹ هـ
- ۲- ابن قیم الجوزیة، الفوائد المشوق الی علوم القرآن، بیروت، عالم الکتاب.
- ۳- ابن رشیق، ابوعلی الحسن، العمدة، ط ۴، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۷۲ م.
- ۴- السکاکی، یوسف ابن ابی بکر، مفتاح العلوم، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ۵- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس، القاهرة، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۴ هـ
- ۶- النویری، أحمد، نهاية الارب، مصر، وزارة الارشاد المصریة.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی